أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

راجع به کیفیت زاد دیروز خدمت رفقا روایاتش بیان شد و عرض شد که منظور از زاد یا قوت عبارت است از همان نحوۀ تغذّی که انسان می‌تواند بقای خودش را به واسطۀ آن تغذّی تضمین کند؛ فقط همین مقدار و بیش از این مکلّف نیست.

و امّا مسأله اساسی راجع به بذل است و کیفیت تعلّق وجوب؛ و یا این‌که در مورد حمل یک روایت بود که دلالت بر وجوب می‌کرد و نظایرش هم هست. مثلا اگر مُراهق و غیر بالغ حج انجام بدهد، در روایت داریم که او باید دوباره حج را انجام بدهد. مثل روایت کافی «عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شِهَابٍ عَنْ أبِی‌عبداللَه قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِینَ یَحُجُّ. قَالَ: عَلَیْهِ حَجَّةُالْإسْلَامِ إذَا احْتَلَمَ وَ کَذَلِکَ الجَارِیَةُ عَلَیْهَا الحَجُّ إذَا طَمِثَتْ». و این دلالت بر وجوب [انجام حجةالإسلام] می‌کند، چون شرط حج که بلوغ است در این‌جا تحقق پیدا نکرده است.

یا در روایت «مِسْمَعِ بْنِ عَبْدالمَلِکِ عَنْ أبِی‌عبداللَه علیه‌السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْداً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ کَانَتْ عَلَیْهِ حَجَّةُالْإسْلَامِ أیْضاً إذَا اسْتَطَاعَ إلَى ذَلِکَ سَبِیلًا؛ وَ لَوْ أنَّ غُلَاماً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ ثُمَّ احْتَلَمَ کانَتْ عَلَیْهِ فَرِیضَةُ الْإسْلَامِ؛ وَ لَوْ أنَّ مَمْلُوکاً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ ثُمَّ أُعْتِقَ کَانَتْ عَلَیْهِ فَرِیضَةُ الْإسْلَامِ إذَا اسْتَطَاعَ إلَیْهِ سَبِیلًا». در این‌جا دلالت بر وجوب حج می‌کند در زمان بعد الاعتاق.

یا این‌که در مورد شخصی که فقیر است و او را می‌برند، این روایت هم نظیر آن هست. روایت «الفَضْلِ بْنِ عَبْدِالْمَلِکِ عَنْ أبِی‌عبداللَه علیه‌السلام ـ که باز این روایت در کافی است ـ قَالَ سَألتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ ـ این روایت مهمی است در فتوی ـ فَحَجَّ بِهِ أُنَاسٌ مِنْ أصْحَابِهِ ـ این با روایت بذل فرق می‌کند، بذل در اینجا نیست؛ همین‌طور که فرقش را گفتیم در این‌جا «فحجّ به» است ـ أَ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام؟ قَالَ: نَعَمْ! ـ حالا این حجةالاسلام اش را کاری نداریم که، چطور حجةالاسلام است؛ ما به وجوب حجّ بعد الاستطاعة کار داریم ـ فَإذَا أیْسَرَ بَعْدَ ذَلِک، فَعَلَیْهِ أنْ یَحُجَّ. ـ «فَعلَیه» دلالت بر وجوب دارد ـ قُلْتُ: وَ هَلْ تَکُونُ حَجَّتُهُ تِلْکَ تَامَّةً أوْ نَاقِصَةً إذَا لَمْ یَکُنْ حَجَّ مِنْ مَالِهِ؟ ـ آن حجی که انجام داده، تام بوده یا ناقصه بوده است؟ حضرت می‌فرماید: حجش تام است. ببینید من روی چه مطالبی دارم دقت می‌کنم!! حضرت می‌فرماید: حجش تام بوده است. مگر چند تا تام داریم؟! ـ قَالَ: نَعَمْ! یُقْضَى عَنْهُ حَجَّةُالإسْلَام وَ تَکُونُ تَامَّةً وَ لَیْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إنْ أیْسَرَ فَلْیَحُجَّ.»[[1]](#footnote-1) حجةالاسلام را انجام داده و حجش درست است. اگر «أیْسَرَ»، باید برود حج را انجام بدهد؛ وقتی استطاعت پیدا کرد باید حج را برود. این‌جا آقایان می‌گویند حج مستحب است، چون دو تا حج تام که نداریم. اگر این مصلحت ملزمه در آن تدارک شده خیلی خب، مگر چند تا مصلحت وجود دارد؟ یک مصلحت ملزمه بوده و الزام به حج کرده، خب الان هم رفته این را انجام داده دیگر، وقتی که انجام داده بریءُ الذمّة شده. این «وَ إنْ أیْسَرَ فَلْیَحُجَّ» دلالت بر چه می‌کند؟ دلالت بر استحباب می‌کند. درحالتی‌که ظهور روایت بر وجوب است؛ حتی ظهور هم نه، شاید مثلاً صراحت باشد. چون «فَلْیَحُجَّ» در این‌جا داریم و در یک جا «یَجِبُ» داریم.

لذا مرحوم شیخ طوسی دراین‌جا فتوای به استحباب می‌دهد و می‌فرماید: «قوله علیه‌السلام: وَ إنْ أیْسَرَ فَلْیَحُجَّ، مَحْمُولٌ عَلَى سَبِیلِ الِاسْتِحْبَابِ. یَدُلُّ عَلَى ذَلِکَ الْخَبَرُ الْأَوَّلُ؛ وَ قَوْلُهُ علیه‌السلام فِی هَذَا الْخَبَرِ أَیْضاً: قَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام وَ تَکُونُ تَامَّةً وَ لَیْسَتْ بِنَاقِصَةٍ» ـ خب با همۀ این عبارات پس دیگر معنا ندارد حج، حج واجب باشد؛ «قضی حجةالإسلام» حجةالإسلام را انجام داده «وَ تَکُونُ تَامَّةً وَ لَیْسَتْ بِنَاقِصَةٍ»، پس باز هم بگوییم واجب است! «وَ إنْ أیْسَرَ» در روایت آمده، پس باید بگوییم مستحب است. ـ یَدُلُّ عَلَى مَا ذَکَرْنَاهُ. وَ مَا أتْبَعَ مِنْ قَوْلِهِ علیه‌السلام: وَ إنْ أیْسَرَ فَلْیَحُجَّ، المُرَادُ به مَا ذَکَرْنَاهُ مِنَ الإسْتِحْبَابِ؛ لأنَّهُ إذَا قَضَى حَجَّةَالإسْلَامِ فَلَیْسَ بَعْدَ ذَلِکَ إلاَّ النَّدْبُ وَ الإسْتِحْبَابِ وَ الْمُعْسِرُ إذَا حَجَّ عَنْ غَیْرِهِ فَقَدْ أجْزَأَهُ ذَلِک.»[[2]](#footnote-2)

ما یک واجب داریم و وقتی که واجب را اتیان کرد، خب بعدش مستحب می‌شود دیگر؛ دو تا واجب که نداریم. خدا می‌گوید نماز ظهر را بخوان، بعد بگوید دوباره نماز ظهر را اعاده کن، یک وجوب دیگر بیاید بگوید دفعه سوم هم بخوان. چه خبره بابا یک دفعه واجب است ما خواندیم، حالا می‌خواهی ما زیاد نماز بخوانیم خیلی خب مخلصتیم، اما نه دیگر اینکه واجب باشد بگویی حتماً باید خوانده شود. می‌خوانیم برای تو، غصه نخور خدایا! دو دفعه هم می‌خوانیم بخواهی، سه دفعه هم می‌خوانیم.

دکتر سجادی به من می‌گفت: به سفر حج رفتم، آن آخوند کاروان نوبت نماز طواف نساء و این‌ها که شد، گفت: قرائت شما باید این‌طور باشد، حمد شما این‌طور باشد و فلان. می‌گفت: کاری کرد بر سر من که من 17 بار نماز طواف نساء خواندم. می‌گفت: حج را ما انجام دادیم، ولی آمدم کنار کعبه نگهش داشتم و گفتم: بدان روز قیامت من جلو جدّم می‌آیم می‌گیرمت، این طوری نیست! یا می‌گویم این حرف‌هایی که این زد درست است و روز قیامت من از دین جدّم برمی‌گردم یا این‌که دادِ مرا از این بگیر که من 17 دفعه نماز طواف نساء خواندم.

خب حالا مرحوم شیخ هم همین را می‌گوید؛ خدایا! یک واجب از ما طلب داشتی، آن هم طلبت را دادیم دیگر چی؟! چرا بعدش دوباره حجةالاسلام برویم انجام بدهیم؟ پس منظور حضرت در این‌جا استحباب است؛ «وَ الْمُعْسِرُ إذَا حَجَّ عَنْ غَیْرِهِ فَقَدْ أجْزَأَهُ ذَلِک» این هم یک مطلب دیگر.

یک روایتی هم خدمت شما عرض کردیم که شخص معسر این حج را انجام بدهد و این از حجةالاسلام قبول می‌شود ولکن وقتی که در یُسر شد باید حج انجام بدهد و عجیب این‌جا است که مرحوم شیخ می‌فرماید: واجب است. جناب مرحوم شیخ شما چطور این‌جا می‌فرمایید واجب است؟ چطور شما قبلاً گفتید مستحب است و بعد در این‌جا واجب است؟! این‌جاست که باید یک فقیه روایات را کنار هم قرار بدهد تا متوجه بشود که مقصود امام علیه‌السلام چیست؟

روایت، روایت صحیح السند است و سندش هیچ اشکالی ندارد «محَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إبْرَاهِیمَ عَنْ أبِیهِ عَنِ ابْنِ أبِی‌عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ ـ یکی از یکی بهتر ـ قَالَ: سَأَلْتُ أبَاعَبْدِاللَه علیه‌السلام عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَیْرِهِ ـ خودش حج انجام نداده، از غیر خودش انجام داده؛ لابد معسر بوده و یا نیابتاً بوده ـ یُجْزِیهِ ذَلِکَ عَنْ حَجَّةِ الإسْلامِ؟ قَالَ: نَعَمْ! ـ تصریح می‌کند این حج، حجةالاسلام به حساب می‌آید ـ قُلْتُ: حَجَّةُ الجَمَّالِ تَامَّةٌ أوْ نَاقِصَةٌ؟ قَالَ: تَامَّة. ـ البته این به ضمیمه روایت بعد است، جمّال آن کسی است که شتر را می‌برد و حجش، حج تام است. ـ قُلْتُ: حَجَّةُ الأجیر تَامَّةٌ أوْ نَاقِصَةٌ؟ قَالَ: تَامَّة.»[[3]](#footnote-3) حجّ اجیر که همان نائب باشد، آن هم چیست؟ حجش، تام است. یا اجیر نه به عنوان نیابت، اجیر به عنوان کمک، مساعد؛ افراد با خودشان می‌بردند که کارشان را انجام بدهد یا به اصطلاح می‌توانیم بگوییم خادم. خب این روایت را الان در نظر بگیرید.

روایت بعدی حضرت می‌فرمایند: «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أبِی‌الْحَسَنِ علیه‌السلام ـ که ظاهراً این أباالحسن، منظور امام رضا باشد این‌طوری که ازسهل روایت شده؛ زیرا او از امام رضا نقل می‌کند ـ قَالَ: مَنْ حَجَّ عَنْ إنْسَانٍ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ یَحُجُّ به، أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى یَرْزُقَهُ اللَه مَا یَحُجُّ بِهِ وَ یَجِبَ عَلَیْهِ الْحَجُّ.»[[4]](#footnote-4) این تصریح به حج عن مستقبلٍ در صورت یُسر و ایسار هست. بالا حضرت فرمودند که این حجةالاسلام حساب می‌شود. این‌جا حضرت می‌فرمایند که این مُجزی هست تا وقت زوال عسر. پس از عسر این حج برای او واجب می‌شود، چطور این دو تا را باید با هم جمع کرد با آن مطلب؟ این‌جا که حجةالاسلام است چطوری می‌شود قضیه؟!

بله! روایت دیگر هم است که در این روایت تصریح شده روایت «مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی‌نَصْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أبِی‌حَمْزَةَ عَنْ أبِی‌بَصِیرٍ عَنْ أبِی‌عَبْدِاللَه علیه‌السلام قَالَ: لَوْ أنَّ رَجُلًا مُعْسِراً أحَجَّهُ رَجُلٌ، کَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ؛ فَإنْ أیْسَرَ بَعْدَ ذَلِکَ، کَانَ عَلَیْهِ الْحَج‌. وَ کَذَلِکَ النَّاصِبُ إذَا عَرَفَ، فَعَلَیْهِ الْحَجُّ وَ إنْ کَانَ قَدْ حَجَّ.»[[5]](#footnote-5) این هم یک روایت دیگر، حالا به ناصب کاری نداریم. ولی در آن روایت که شخص معسر باشد، هم حضرت تصریح فرمودند که «یَحِبُ علیه الحج». این مسائلی که در این‌جا بود.

در مورد عبد هم که ما در آن‌جا گفتیم که منوط است به چیز که روایت، روایت صفوان بود.

دیروز عرض کردیم که «المملوک إذا حجّ» البته این روایت، روایت موسى بن جعفر علیه‌السلام است که فرمودند: «المَمْلُوکُ إذَا حَجَّ ثُمَّ أُعْتِقَ فَإنَّ عَلَیْهِ إعَادَةَ الحَجِّ.»[[6]](#footnote-6) خب این دلالت بر وجوب دارد.

و یا اینکه فرض کنید که در اینجا در روایت بعد دارد که از امام صادق است که می‌فرماید: «الْمَمْلُوکُ إذَا حَجَّ وَ هُوَ مَمْلُوکٌ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أنْ یُعْتَقَ، أجْزَأهُ ذَلِکَ الْحَجُّ. فَإنْ أُعْتِقَ أعَادَ الْحَجَّ.»[[7]](#footnote-7) یعنی حجةالاسلام است دیگر. این روایت هم باز تصریح بر وجوب اعاده حج است بعد العتق.

این روایاتی که در این‌جا هست به اضافۀ روایت ناصب. در مورد ناصب، دو یا سه روایت است که این روایات مضامین‌شان یک کمی با هم اختلاف دارند. در مورد ناصب حضرت می‌فرماید که «علیه الحج»؛ مثل آن شخص معسر که فقیر است و در حال اعسار این حج را انجام می‌دهد [و بعدا در صورت یسر باید حجةالإسلام را به جا آورد]. در یک روایت دارد، ظاهراً دو سه روایت هست، در یکی می‌فرماید که «إنّی لا اُحُبّ»، من این حج را دوست ندارم؛ یا «إنّی أکرَهُ ذلک الحج»، من خوشم نمی‌آید از این حج. این «إنّی لا أُحبّ» یا «إنّی أکرَهُ» چه معنایی دارد، حالا این را می‌گذاریم برای مرتبۀ بعد.

فعلاً در مرتبۀ قبل بیاییم با شیخ حساب‌مان را تسویه کنیم. اوّل یکی یکی خلاصه بیایم جلو تا برسیم. همان‌طور صاحب جواهر، صاحب جواهر همین‌طور نظر شیخ را دارد. باصطلاح بحث فقهی فقها را بعد از این بحث روائی می‌آییم مطرح می‌کنیم ولی خب نظر ایشان هم همین است. و او این است که در این روایات که خواندیم همه یا تصریح داشت یا ظهور در وجوب داشت. ما در روایات چیزی به نام استحباب ندیدیم، اگر شما دیدید به ما هم نشان بدهید، همه اینها وجوب و «علیه اعادة الحج» بود؛ عرض کردم اعاده در مورد مصلحت تدارک نشده می‌آید.

«یَجبُ علیه الحج» یا «یَجبُ» یا «واجبٌ» یا «علیه الاعادة» و یا «فلیحجّ»، همۀ این‌ها ظهور یا تصریح در مورد وجوب دارد، تصریح در مورد الزام دارد؛ و الزام با استحباب و لو به استحباب اکید منافات دارد و تباین دارد. یعنی ماهیت الزام با ماهیت استحباب و لو اکیداً، ماهیت متباین است و در این شکی نیست.

در این روایات اگر صحبت، صحبت حجةالاسلام نبود، خب کار ما راحت بود. فرض کن امام می‌فرمایند: حجش درست است ولی حجةالاسلام نیست، خب پس اشکال ندارد و حج درست است. مثل صلاتی که صبی می‌خواند که هم مأجوره است و مثاب؛ ولکن این صلاة صَبی با صلاة بالغ تفاوت دارد. درحالتی‌که امام علیه‌السلام در بعضی از این روایات می‌فرماید: این حجةالاسلام انجام داده، «فقد أجزأه عن حجةالاسلام» یا در مورد عبدی که این عبد حج انجام بدهد، حضرت می‌فرمایند که تا مادامی که در عتق است این به جای حجةالاسلام حساب می‌شود. در مورد اُمّ ولد حضرت می‌فرمایند که این از حجةالاسلام حساب می‌شود؛ ولی وقتی که مولای او مُرد، این از ارث آن مولا چون آزاد می‌شود، دوباره باید برود آن حج را انجام بدهد. یَجِبُ، واجب است.

پس بنابراین ما دیدیم که موارد مختلفی در این‌جا با وجود کفایت از حجةالاسلام وجود دارد ولکن عبارت حجةالاسلام را حضرت در این‌جا ذکر کرده‌اند که همین امر باعث شده که امثال مرحوم شیخ در این‌جا به اشتباه بیافتند.

[موارد عبارتند از] یکی در شخصی که مُعسر باشد؛ دوم در اجیر «و أحجَّهُ بعضُ إخوانه»؛ سوم در جمّال، جمّالی که برود برای این‌که حج را انجام بدهد. که در آن جمّال هم گفتیم که فرق است بین این‌که جمّال خودش نیّت حج داشته باشد؛ یا این‌که نه نیّت حج ندارد، فقط می‌خواهد شترهایش را ببرد. به دو نحو است؛ اگر نیّت حج داشته باشد، آن حج انجام می‌دهد و اشکال ندارد؛ چون آن‌که برای حج لازم است طی طریق است. طی طریق را هم خودش سوار شتر می‌شود، حالا پیاده هم می‌رود. خیلی از جمّال‌ها پیاده می‌رفتند، اصلاً عادت ایشان این بود. خب «إن استطاع مشیاً» در این‌جا صدق می‌کند. خب این از شرط برای استطاعت که حاصل شد.

از آن طرف زاد و راحله هم دارد. خب آن چیزی که به او می‌دهند، کرایه‌ای که به او می‌دهند، افرادی که به او می‌دهند؛ این هم زاد است. پس بنابراین یَجبُ علیه الحج در این‌جا چیز نیست، مگر این‌که در این‌جا بگوییم که آن جمّال اصلاً نیّت حج نداشته؛ حالا به خاطر چه بوده، سختی راه بوده، یا به خاطر هر چه بوده. یا به خاطر این‌که مثلاً مسأله را نمی‌داند، چون ممکن است اصلاً فرض کنید که مسأله را نمی‌دانسته. نیّت حج نداشته، آن‌جا که رسیده گفته حالا که ما تا این‌جا آمدیم خب حالا دو تا حوله هم می‌اندازیم روی دوشمان، دیگر کاری ندارد، دیگر مسأله‌ایی ندارد که.

تلمیذ: آن‌جا که برسد، حج برایش واجب عینی می‌شود و نمی‌تواند تخلف کند.

استاد: چرا؟

تلمیذ: وقتی رسیده به مرز احرام ـ میقات ـ شخص می‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بروم؟

استاد: بله! می‌تواند عمره انجام بدهد، حج انجام ندهد.

تلمیذ: در ایاّم حج؟

استاد: عمرۀ مفرده بله، کسی‌که نیّت ... .

تلمیذ: یعنی تا آن خود ایام حج هم بگذرد، مکه هم وارد بشود؟

استاد: بله! به مکه وارد می‌شود. شخص به عنوان عمره، نیّت برای حج ندارد؛ نیّت فقط عمره دارد.

تلمیذ: حالا فقط در خود ایام حج شخص که وارد مکه می‌شود.

استاد: در خود روز نهم، بالاتر از این، حج واجب نیست. آن چیزی که واجب است دخول الحرم است معتمراً.

تلمیذ: آن شخصی که الان درک کرده ایام حج را، الان در خود مکه است و لو این‌که عمره را قبلاً انجام داده، حج برایش واجب نیست؟

استاد: نه! حج واجب است با شرایط خودش.

تلمیذ: این شرایط را ندارد که می‌خواهد برود منی و برگردد.

استاد: بله! حالا می‌گوید مریضم، ضعف دارم، حوصلۀ سنگ زدن ندارم، نمی‌دانم از این چیزها، ممکن است یک جهتی حالا دارد.

تلمیذ: نه! با آن مبنایی که حضرت‌عالی دارید در باب استطاعت.

استاد: نه! ببینید ما نسبت به آن قضیه که صحبت نمی‌کنیم. امام علیه‌السلام می‌فرمایند که با این شرایط این نیّت ندارد. ما در فرق بین دو روایت داریم می‌گوییم؛ در یک روایت راجع به جمّال می‌فرمایند: یُجزیه عن حجةالاسلام، در یک روایت حضرت می‌فرمایند: لایجزی، این باید دوباره برود انجام بدهد یعنی یَجبُ علیه الاعادة، در کجا این تفاوت حاصل می‌شود؟

آن موردی که یُجزیه است، در صورتی است که آن جمّال خودش استطاعت ندارد، آن معسر است، فرض کنید که پول خیلی ندارد که به او بدهد، شخص معسر است. مثل آن أحَجَّ بِه بعضُ إخوانه، منتهی آن‌ها سوار راحله‌اش می‌کنند این نه، این جمّال از روی ناچاری دارد این را انجام می‌دهد نه ازروی دلخواه، بطوری‌که اگر این‌ها نمی‌بردند او هم نمی‌رفت. ولی أحَجَّ بِه بعضُ إخوانه، خودش نیّت دارد، یعنی خودش می‌خواهد برود، منتهی نمی‌تواند. می‌گویند: بیا با هم برویم، برای این هم حالا فرق نمی‌کند چه سفر مکه کرایه بدهد چه سفر کالیفرنیا کرایه بدهد، ـ البته کالیفرنیا که از دریا می‌گذرد نمی‌شود ـ هر دو برایش یکی است. خب دیگه حالا بار خورده، بار خورده حالا راه جدهّ و مکه پیش آمده، این قصد حج ندارد. این می‌گوید که این‌ها پول می‌دهند و آن صاحبش مثلاً فرض کنید که گفته این‌ها را ببر مثل یک جمّالی که می‌گوید اینها را ببر. ولی اگر همین شخص مسأله را بداند و نیّت حج بکند، این استطاعت برایش صدق می‌کند. بله! آن مطلبی که شما می‌فرمایید درست است.

تلمیذ: فرض کنید که شخص حالا نیت حج هم نکرده. مقدمات حج جزء حج که نیست، ما گیریم که واجب عینی باشد آن مقدمّه است. حالا آن مقدمّه را به زور یا به عنوان توفیق اجباری هر چه که طی کرده، بدون نیّت هم طی کرده، ولی بر مبنای حضرت عالی که استنباط فرمودید از روایات که استطاعت همان قدرت اتیان حج است شخصی که الان در مکه هست قدرت اتیان دارد.

استاد: ببینید! شخصی که در مکه هست یک وقتی حج را انجام می‌دهد از باب تکلیف شرعی که الان که در مکه هستیم و داخل حرم می‌شویم، بالاخره واجب است که ما یک عمره‌ای انجام بدهیم. یک وقتی نه، این شخص که می‌خواهد وارد مکه بشود، به عنوان این‌که حج را می‌خواهد انجام بدهد ولو ماشیاً وارد می‌شود، این مسأله‌اش با آن خیلی فرق می‌کند. این می‌گوید اگر من جمّال نبودم هیچ وقت نیّت حج هم نمی‌کردم، با این نیّت وارد مکه می‌شود. چاره‌ای ندارم، جمّالم، وارد مکه می‌شوم و یک حج هم می‌کنم و عرفات و مشعر و این‌ها هم می‌روم، حج هم انجام می‌دهم، حالا که آمدیم حج هم انجام می‌دهیم.

تلمیذ: این افراد از آنها ساقط نمی‌شود؟

استاد: نه! این در این‌جا نیّت برای حج ندارد، نیّت کار کردن برای آن‌ها را دارد. ممکن است یک شخصی برود خدمت حجاج هم بکند ـ یَخدِمُهُم ـ ولی نیّتش نیّت حج است. خیلی فرق می‌کند [بین او] با کسی که، گردنش را گرفتند می‌گویند مجبوری ما را ببری مکه. می‌گوید: خیلی خب! خوب بود به جای مکه، یک جای خوش آب و هوایی به ما می‌گفتی، مکه چیست؟ می‌گوید: خب حالا این‌دفعه مکه بیا، سال دیگر می‌برم شما را جاهای خوش آب و هوا و کنار جالیز و امثال ذلک که به شما خوش بگذرد. این شخص با این نیّت می‌رود، حضرت می‌فرمایند: این حجش درست است و اشکالی ندارد، ولیکن حجةالاسلام را باید انجام بدهد. چون نیّت حج نداشته و نیت فقط نیّت جمّالی بوده است. نیّت، فقط اِکراءِ ـ [اجاره دادن] ـ این احمال و این‌ها بوده است.

این روایاتی که تا این‌جا صحبت شد، در همۀ این‌ها یا وجوب به صراحت آمده یا وجوب به ظهور آمده است. پس بنابراین لَو خُلّینا و طبعنا، اگر ما تنها با این روایت برخورد کنیم، این روایت چه می‌گوید؟ این روایت می‌فرماید که حجةالاسلام دوباره برای او واجب است. حالا جناب شیخ شما استحباب را از کجا آوردید؟ این‌جا آن‌جایی است که ارتکازات می‌آید و جلوی مفهوم روایات را از ما می‌گیرند و سلب می‌کنند. امام که نفرموده «یُستحبُّ»، امام فرموده «یَجبُ علیه الاعادة»، این دلالت بر استحباب می‌کند؟! کجای آن دلالت بر استحباب می‌کند مولانا؟ این حرف‌ها چیست!! درست شد! امام می‌فرماید: «یَجبُ علیه الاعادة»؛ امام می‌فرماید: «فلیحُجَّ»؛ امام می‌فرماید: «فیقضی عن حجةالاسلام»؛ امام علیه‌السلام این را می‌فرماید.

پس بنابراین، از این مسأله ما فارغ می‌شویم که این حج بعد از حالت عسر؛ و بعد از عتق؛ و بعد از موت مولا در صورت اُمّ وَلد بودن؛ و بعد از مُراهقیت یعنی بلوغ؛ و بعد از نَصب در مورد مخالف و این‌ها؛ ـ البته در مورد نصب صحبتش را بعد می‌کنیم که در مورد نصب روایت داریم: «إنّی أکره»، که آن فرق می‌کند ـ در تمام این‌ها این روایت دلالت بر وجوب می‌کند و فرق آن‌ها را با مورد بذل گفتیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. حالا این وجوب، وجوبی است که عن حجةالاسلام است نه عن غیر حجةالاسلام. یعنی حجةالاسلام را انجام داده، بعد حضرت می‌فرماید که «فلیجب علیه الاعادة». حالا ما باید بیاییم بین این دو تا را جمع کنیم و ببینیم آیا دو تا حجةالاسلام داریم یا نداریم؟ نه اینکه بگوییم مستحب است.

قبل از این‌که ما حکم به استحباب و وجوب بکنیم، اول باید ما این ظهور روایت یا صریح روایت را در این مورد درک بکنیم؛ وقتی که ما وجوب را تشخیص دادیم، آن موقع می‌رویم سراغ چه؟ سراغ روایاتی که می‌گوید که یَجبُ عَلی کل مکلفٍ مرةً واحدة عن حجةالاسلام یا ... وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً ... که در روایات تفسیر شده به مرةً واحدة در مورد این‌ها. البته در بعضی از روایات داریم که یَجِبُ عَلی میسراً هر چند سالی مثلا، اربع سنوات یک‌مرتبه، یا خمس سنوات یک‌مرتبه، حج انجام دهد؛ این‌ هم هست.

ولی حالا ما به این روایت که یَجِبُ مرةً واحدة است کار داریم. این مرةً واحدة که حجةالاسلام هست و وقتی که تام است بنابر فرمایش امام علیه‌السلام، چطور غیر مجزی است؟ ما باید بین این جمع کنیم، جمعش چگونه است؟ جمعش خیلی راحت است و این است که حجةالاسلام مجزی است در شرایط خاص خودش. مُکَلَّف در حین عتق این یک تکلیف خاص خودش را دارد؛ حجةالاسلام در حین عتق، حجةالاسلام است و تامةٌ و لا شکَّ فی أنّ هذا مُکَلَّفٌ فی حالِ العتق و قضی حجةالاسلام و هو تامةٌ و لیس علیه شیء کما أنَّ العبد فی هذا العتق له احکام خاصّة، مانند عدم تملک، عدم اجازه خروج الا باذن مولا و عدم تصرف در اموال مولا، تمام این‌ها چیست؟ در حال عتق است. احدی از این احکام کفایت حجةالاسلام می‌کند در حال عتق.

بسیار خب! وقتی که از عتق خارج شد موضوع عوض می‌شود. نه این‌که یک حجةالاسلام انجام داده و دیگر کافی است، حجةالاسلام در حال عتق را اتیان کرده و اگر با همین حال بمیرد، یُحشَرُ یوم القیامة حاجَّاً بحجةالاسلام و لا حاجّاً بحجة إستحبابیٍّ أو حجة تأکیدیٍّ أو حجة فی حال الصبابة و الصَغَر، بل یُحشَرُ یوم القیامة بحجةالاسلام، این حجةالاسلام را انجام داده و تمام شد.

وقتی که موضوع عوض می‌شود، وقتی که شخص از عتق خارج می‌شود و حر می‌شود تکلیف هم عوض می‌شود. همان‌طوری که نسبت به تصرفات خودش مختار و مالک است، همان‌طوری که نسبت به ازدواج و عدم ازدواج خودش اختیار دارد ـ چون ازدواج عبد به اذن مولا باید باشد بدبخت عبدها! ـ یا نمی‌دانم فرض بکنید نسبت به سایر موارد و تصرفات و اینها هست، همان‌طور که این انقلاب در تکلیف برای او حاصل می‌شود، انقلاب در حج هم برای او حاصل می‌شود. این حجةالاسلام اش الان مشروط می‌شود به حالت استطاعت، این چه اشکال دارد؟

حالا این فقها مانند شیخ طوسی تصور کردند حجةالاسلام یک چیز قلُمبه و سلمبه‌ای است ـ مثل این‌که تعبیر اصطلاحی هر چه بزرگ‌تر باشد مطلب فرق می‌کند ـ که این حجةالاسلام، همین حج خودمان، همین حجی که اولش لبیک است و آخرش هم نماز طواف است، صلاة زن‌ها است، درست شد. این حج با این خصوصیاتش چیست؟ حج است، مستحب باشد حج است، واجب باشد حج است، اجیر باشد حج است، نائب باشد حج است، همه‌اش حج است، این حج یکی است. حالا کسی که با شرایط استطاعت دارد اسم این را می‌گذارد حجةالاسلام، و این چیز دیگری ندارد.

این‌ها تصورشان این است که حجةالاسلام، یک چیز کلاه و عمامه‌ای است که ردایی است که وقتی آمد به این پوشید، چفت می‌گیرد این آقا را و دیگر این ردا و لباس را نمی‌تواند از تنش بکند. درحالتی‌که نه، حج است، رفته و انجام داده، مصلحت حج هم الان در آن آمده در یک چنین وضعیت؛ وقتی که این الان حّر می‌شود، این حّر شدنش یک آثار تکوینی که همچنان در او بوجود می‌آورد و خود را مختار می‌بیند نفساً، یک آثارتشریعی هم آن حّریت و خروج از اعتاق برای او بوجود می‌آورد که نتیجۀ آن آثار تشریعی، اعادة الحج است در صورت استطاعت.

تلمیذ: اعاده نماز و احکامی که در حال رِقیّت است احکام وضعی است و نماز از احکام وضعی است؛ ولی حج از احکام وضعی نیست، بلکه تکلیفی است؟

استاد: در کدام؟

تلمیذ: در مثل مالکیت و زوجیت و این‌ها؟

استاد: وضعی هم، از نوع شرع حکم تکلیفی است و چه فرقی می‌کند، یکی است و از آن نشأت گرفته. در مورد نمازها و این‌ها دلیل نداریم، نداریم که اصلا بلکه بر خلافش است؛ در مورد انفاق‌هایی که می‌کند به اذن مولا، نیاز به اعاده ندارد؛ در مورد فرض کنید قضا از صوم، کفاراتی که این‌ها را می‌دهد همه بر عهدۀ مولا بوده و نیازی به تکرار اعاده ندارد؛ ولی خصوص حج، نبودید شما آن روز که من راجع به کیفیت چیز حالا این را دوباره اعاده می‌کنیم؟

تلمیذ: فرق بین بذل و حجةالاسلام؟

استاد: بله! بله! مثل این‌که آن روز من یک اشاره‌ای کردم که مسأله حج در آن یک استقلال خوابیده، حرّیت در حرکت خوابیده. بله! به این لحاظ امام در آن‌ جایی که شخص بذل می‌کند، می‌فرماید که واجب نیست؛ ولی در اینکه اَحجُّ فلان، عتق هم همین مسأله می‌شود، اَحجُّ هم همین می‌شود، نصب هم همین می‌شود؛ فرض بکنید اینها همه به همین محوریت دور می‌زند. این محوریت را ما ثابت بکنیم تمام آنچه را که بر حول این محور می‌گردد همه ثابت می‌شود، گرچه امام هم نفرماید، چون ملاک همین ملاک واحد می‌شود.

تلمیذ: پس وجوب حج به مکلّف و غیر مکلّف‌ نرفته، یعنی اوصاف مکلف در این‌جا تغییر کرده؟

استاد: بیینید همین که شما می‌گویید مکلّف، تمام شد و لازم نیست بگویید اوصاف خاص مکلف. مکلّف چیست؟ شخصی است که تکلیف خاص بر او تعلق بگیرد، حالا آن تکلیف چیست؟ هر شخصی مال خودش است. به زن یک تکلیف تعلق می‌گیرد و به مرد یک تکلیف تعلق می‌گیرد؛ به مریض یک تکلیف تعلّق می‌گیرد به صحیح هم یک تکلیف؛ به مسافر یک تکلیف تعلق می‌گیرد به حاضر هم یک تکلیف. همین که شما گفتید مکلّف، نه این‌که مکلّف هم یک چیز عجیب و غریبی باشد که لا یَفَّرُ منه. مکلف شخصی است که شأنیت تعلق تکلیف از مرتبۀ انشاء به مرتبۀ فعلیّت برای او حاصل است، این می‌شود مکلّف.

حالا فرض کنید که یک کسی هست اصلاً قابلیت ندارد، شأنیت ندارد؛ کسی که اصلاً قابلیت ندارد، اصلاً تکلیف ندارد. ما چند سال پیش یادم است بحث اصولی و نظری کردیم که تکلیف شرعی اصلاً ما نداریم. فرض کنید برای کسی که کور است این خطاب قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ ... ﴿النور، 30﴾

اصلاً شامل او نمی‌شود، نه این‌که شامل می‌شود و الان مانع دارد. شما ببینید یعنی آن مکلّف نیست، هذا لیس بمُکلّفٍ. یا کسی‌که فرض کنید که تکویناً وسیله و سبب برای اِعمال بعضی از محرمات را ندارد، این اصلاً تکلیف شامل او نمی‌شود؛ چون تکلیف که نمی‌شود لغو باشد.

در این‌جا هم مسأله همین‌طور است. الان در این شرایط این مکلف به چیست؟ مکلف به حجةالاسلام است. وقتی مولا می‌گوید به عبد که حج انجام بده، عبد نمی‌تواند انجام ندهد؛ اگر عبد در آن حال بمیرد عقاب می‌شود به دو عقاب! یکی این‌که مخالف حرف مولا را کرده، دوم اینکه حجةالاسلام‌اش را انجام نداده. اما همین عبد فردا که از حج برمی‌گردد، مولا می‌گوید: آزادت می‌کنم؛ خدا می‌گوید: سال دیگر باید بروی حج. این حجة‌الاسلام به جای خود و یک حجةالاسلام در حال حرّیت. یعنی یک حج واجب دیگر، آن وقت اسم آن می‌شود حجةالاسلام. بشود حجةالاسلام، چه اشکالی دارد؟! صدتا هم بشود حجة‌الاسلام. یک حج آن‌جا واجب است یک حج این‌جا.

مثل این‌که اجیر یک حج باید انجام بدهد در نیابت. چطور یک حج انجام بدهد در حال نیابت و ربطی به حجةالاسلام‌اش ندارد، دیگر آن حج در حال نیابت چیست؟ اتفاقاً در آن‌جا هم تعبیر به حجةالاسلام شده. بله! در آنجا تعبیر به حجةالاسلام شده، ولی همین که شخص خودش به یسر می‌رسد، به استطاعت می‌رسد، همین شخص که نائب بوده، برای او حج واجب است.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. ـ الکافی، ج 4، ص 276. [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 7. [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ الکافی، ج 4، ص 275. [↑](#footnote-ref-3)
4. ـ وسایل الشیعة، ج 11، ص 55. [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ الکافی، ج 4، ص 273. [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ وسایل الشیعة، ج 11، ص 49. [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ وسایل الشیعة، ج 11، ص 50. [↑](#footnote-ref-7)